



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۱۲/۲۴



عبدالقیوم میرزاده

ملت

منافع ملی

دولت - ملت در افغانستان

بخش اول

پیش گفتار نویسنده بجای مقدمه

وضعیت ناهنجار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و گسترش نا امنی در سراسر کشور، افتراق و چاق شدن اختلافات گوناگون قومی، مذهبی، جنسیتی و زبانی روز افزون میان مردم، فاصله گرفتن مردم از فهم و درک منافع ملی در کشور ما عزم را به جزم کشاند تا این نا هنجاری ها را تا حد توان و امکانات دست داشته زیر عنوان (ملت - منافع ملی و دولت ملت) به تحریر و به معرفی بگیرم. در این نوشته سعی بر آن داشته ام تا خصوصیت های اساسی مشکلات فرا روی همزیستی، همدلی، همنوایی مردم ما را زیر یک چتر افغانستان شمول به نام مقدس افغان با کند و کاو نشانی کرده و معرفی کنم .

برای فهم بیطرفانه از تاریخ و رویداد های تاریخی آثار متعدد تاریخی تاریخ نگاران موافق و مخالف مورد مطالعه و تدقیق قرار گرفته است. همچنان سعی کرده ام تا حد ممکن تعریف ها را مختصر و توضیحات با زبان ساده تا حد ممکن کلمات ادبیات سیاسی - اجتماعی - اقتصادی را به زبان ساده دری برگردان کرده ام و یا از کلمات برگردان کرده ای سایر دانشمندان علوم ادب، سیاست و اجتماع بهره برده ام. آنچه برای من بسیار مشکل افزا بود ارائه تعریف ها با توضیح مختصر و کوتاه بود زیرا نمیتوان یک کلمه با مفهوم بزرگ اجتماعی را طی چند کلمه و یا در چند سطر مختصر ساخت. در حالیکه دانشمندان و جامعه شناسان بسیار در زمینه، توضیحات گوناگون مفصل در موارد آنچنانی نگاشته اند. همچنان در جریان این نوشته فراوان بسا موارد پیش آمد که توضیح و تفسیر بسیار دامنه دار را مطالبه داشت ولی من در زیر تأثیر اراده نگارش برای همه رده ها که سهم آنها از سواد سیاسی - اجتماعی و اقتصادی گوناگون می باشد سعی فراوان بذل داشتم تا توضیحات را مختصر و کوتاه بگیرم. در مراحل آغازین نگارش بیم آن داشتم که با این ساده نویسی توفیق نیابم تا منظری روشن از دیدگاه هایم به خوانندگان ارائه کنم ولی رفته رفته اعتماد به نفس بالایی متضمن این شد تا به راهم استوار ادامه دهم.

من در این نگارش سعی کرده ام تا در باب ملت، منافع ملی و دولت - ملت در افغانستان همه اجزای متأثر اجتماعی را که به نحوی از انحاء، شکلی از اشکال و یا طریقه ای از طریقه ها به این مسئله مرتبط هستند به کاوش بگیرم. نه مانند بیشتر نویسندگان که مسئله ملت و دولت - ملت در افغانستان را از جهتی به توضیح گرفته اند که یا چشم انداز حکومت شرکای بین المللی آن را افاده میداده است و یا نقاط نظر مخالفین حکومت را ارائه داده که در آن بیشترین زوال حکومت و یا تخریب پایه ها و ستون های حکومت در نظر بوده است، و از طرفی هم این نوشته میتواند محققین علم اجتماع و فرهنگ و اندیشمندان سیاست را به تحقیقات و پژوهش های بیشتر در عرصه های اختصاصی وابسته این کتاب وا دارد. گرچه گفته می شود تحلیل علمی و بیان حوادثی که از اختلافات و تفاوت های مادی، شعوری و سلیقوی دیروز بوجود آمده تاریخ است، اما من در این نوشتار سعی فراوان مبذول داشته ام در پرتو تجارب و اندوخته های بیشتر از نیم قرن خودم صرف منافع ملی کشور محبوبم افغانستان مد نظر باشد نه ذوق و سلیقه های شخصی ام. من در طول زندگی ام شاهد هولناک ترین حوادث مرگبار برای مردم کشورم و تا سرحد نابودی کامل خطه ای به نام افغانستان بوده ام. عده ای از عوامل و مجریان این حوادث مرگبار هنوز زنده اند چه خوب است که آنها به این اشتباهات و خیانت های شان معترف گشته و نسل های آینده کشور را از تکرار این اشتباهات و تباهی مال، جان و کشور شان برحذر دارند.

تاکیدات مکرر در لابلای این نوشته بیشتر غرض فزونی اهمیت موضوع مطرح بحث بوده و خواستم به این ترتیب به خوانندگان این پیام را برسانم که برای رسیدن به آرمان ملت واحد و یکپارچه و دولت - ملت تنها زمانی میسر و ممکن است که ما همه افغان ها زیست با همی را فرا گرفته و فهم و درک منافع ملی را داشته باشیم.

بیشترین آرزومندی ام از نشر و اشاعه این نوشته به دسترس گزاری آن برای همه اقشار خاصاً جوانان عزیز کشورم می باشد. زیرا این قشر بالنده که اکثریت نیروی متشکله جامعه را احتوا می کنند بنا بر عوامل مختلف به نیروی حاشیه ای در کشور تبدیل شده اند. با آنکه این کتله قسمت اعظم بار گران تولید و باز تولید اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در کشور بدوش دارند اما بنا بر فقدان و کمبود آگاهی از منافع ملی یا به عبارت دیگر کج فهمی از مفاهیم ملت و منافع ملی با وصف فرصت های طلایی و امکانات فراوان مادی و معنوی در دو دهه گذشته تا کنون نتوانسته اند این مأمول را به سر منزل مقصود برسانند. همچنان بحران های اجتماعی چون بحران فقر، بحران بیکاری، بحران نبود امکانات تعلیم و تحصیل، بحران اعتیاد، بحران اعتماد، بحران تهاجم فرهنگی، عدم مصونیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در فضای حاکم کشور باعث گردیده تا جوانان نتوانند به حقوق حقه ایشان که عبارت از اداره و رهبری کشور می باشد برسند.

در این نوشتار، تاریخ ها را به سنه میلادی قید کرده ام زیرا از یکطرف از برگردان سنه ها از میلادی به هجری شمسی و عکس آن زحمت خواننده گان را کم ساخته ام و از طرف دیگر جلوگیری از بروز اشتباهات در نظر بوده است. به آرزوی

اینکه روزی افغانها همه برادروار همدیگر را در آغوش بگیرند و زیست با همی را فرا گرفته و درک سالم از منافع ملی پیدا کرده و حکومت خویش را به نخبه ترین فرزندان دیارشان متشکل باشد بسازند.

دوستداران افغانستان عزیز، مرور کنندگان این سطور، دست اندرکاران امور سیاست و اجتماع!

افزایش روز افزون جنگ های فرسایشی ممتد و به خاک و خون کشانیدن مردم کشور عزیز ما افغانستان در دهه ها و صدها زیر عناوین و شعار های مختلف ولی همه به منظور برآورده شدن منافع بیگانگان، حاد شدن معضلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و انتیکی در این خطه باستانی، نهادینه شدن تجاوزات آشکار و پنهان و گسترش ابعاد مداخلات و تجاوزات بیگانگان تحت پوشش ها و شعار های استخراج شده در سازمان های سیاسی و نظامی آنها به مود روز و عوامفریبانه به منظور دستیابی به منافع و اهداف کوتاه مدت و دراز مدت این استیلاگران، این کمترین را به این واداشت تا با این همه ناتوانی خویشتن در گام نخست مروری بر رویداد ها و صفحات تاریخ این سرزمین کرده و در مقایسه با رشد و انکشاف جامعه بشری در جست و جوی علل و عوامل این همه عقب ماندگی، نا بسامانی ها، افتراق و مصیبت های خانمانسوز در کشور عزیز ما افغانستان گردم.

در میان نخبگان سیاست، محققین، قلم بدستان و تحلیلگران جهان کمتر کسی را میتوان سراغ کرد که عوامل ترقی و عقب مانی جوامع و کشور ها را در پیوند ناگسستنی درجه رشد آگاهی ملی و اتحاد ملل آن سرزمین ها مطالعه نکرده باشند. این رشد آگاهی ملی است که در هر کجایی از جهان سبب پیشرفت و عدم آن باعث انحطاط و عقب ماندگی می گردد.

رشد آگاهی ملی در سراسر گیتی تنها به وسیله تعمیم سواد همگانی، تعمیم و توسعه فرهنگ، ارتقای معرفت مردمان از وضعیت خود، منطقه خودشان و جهان و علل و عوامل پیشرفت و عقب مانی سایر ملل گیتی، یعنی تجارب تاریخی ملل جهان ممکن و میسر است و بس، فقط آنهایی به ساحل خوشبختی گام گذاشته اند که با عقل سلیم و انتباه منطقی از تجارب گذشته، خود در باره سرنوشت مردم و کشور خود در پرتو منافع ملی خودشان تصمیم اتخاذ کرده اند. این به هیچوجه بدین معنی نیست که منافع دیگران را باید نفی کرد. منتفی گردانیدن منافع دیگران، خود راه ناسیونالیزم برتری جویانه را باز میکند، منظور ما در نظرداشتن منافع ملی از جانب همه اعضای جامعه در هر گوشه و کنار کشور در هر حالتی پیوسته ارجحیت داشته و همچنان از هر وضع ایجاد شده در دنیا برای دستیابی به منافع ملی مدیریت سالم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی صورت گیرد.

قابل تذکار است که ملل پیشرفته و مترقی جهان این همه سعادت را رایگان بدست نیآورده اند، بلکه در راه رسیدن به این منزلت بسا مشکلات، قربانی ها، جنگ ها و خونریزی های بیحد و حصر را متقبل گشته و با اندوختن تجارب فراوان از این همه سرخوردگی ها و پیروزی ها بالاخره همه موانع را از سرراه شان بدور کرده و اکنون در شاهراه پیشرفت و ترقی سیر می کنند و برای مردمان شان سعادت به ارمغان آورده اند.

در پرتو تجارب کسبی انسان در روی زمین همه انسانها و ملل جهان بصورت انفرادی و کتلوی از اندوخته و تجارب گذشتگان شان مستفید شده و هیچگاه نمی تواند عاقلانه باشد تا تجارب مفید و قابل اجرا را بار بار به تجربه مجدد گرفت.

یعنی نشاید عاقلانه باشد تا کاری را که توماس ادیسون کرده هر بار از نو در اختراع و کشف برق پرداخت، بلکه خیلی مؤثر و مفید خواهد بود تا مدارج انکشاف و مثال مفهوم توسعه انرژی برق را در مسایل اجتماعی و سیاسی نیز در نظر داشته باشیم. البته با این مثال به هیچوجه قصد ندارم در مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تجارب دیگران را الگو قرار داده در پی انطباق کاپی آن باشیم. زیرا هر جامعه از خصوصیات خاص منحصر به خویش برخوردار بوده که بدون دانستن این خصوصیت ها ارزیابی اوضاع و دریافت راه برورنرفت نا محتمل میباشد.

در راستای عقب‌مانی جامعه ما و ناهنجاری‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن بسیاری از دانشمندان علوم اجتماع و سیاست در داخل و خارج از افغانستان به این باورند که در نبود سواد همگانی در کشور فقدان یک هویت مشترک ملی و عدم اتحاد ملی در راستای کارزار و معاملات ملی و بین‌المللی مسبب اصلی معضل افغانستان در عرصه ملی و بین‌المللی می‌باشد. بسیاری از این نظریه پردازان حتی به این باورند که در زیر تأثیر اختلافات فرهنگی، زبانی، مذهبی، قومی، اتنیکی، موقعیت جغرافیایی، نفوذ سلطه خارجی و نا برابری‌های اجتماعی در ساختار سیاسی افغانستان اتحاد ملی و تشکیل یک ملت باورمند به منافع ملی نا ممکن می‌باشد.

ولی به باور من آنچه ما را از گذشته‌های دور تا امروز به کژراهه کشانده این همه مصیبت را در این مرز و بوم به بار آورده فقط و فقط بی باوری مردم این خطه به منافع ملی یا به عباره دیگر نبود روحیه زیست باهمی و کار افغانستان شمول، دلبستگی به میهن مشترک، وابستگی با همدیگر و از خود بیگانگی هم در برابر هم میهنان و هم در برابر میهن در سطح کل کشور می‌باشد.

در این کشور به نام افغانستان حدوداً همه اقشار جامعه یعنی همه مردم، تقریباً همه مسئولین امور اداره و مشمولین زراعت، صنعت و اقتصاد، قدمه‌های بعدی و مردم عام اعم از مرد و زن بیشتر در پی منافع شخصی خودشان هستند. با هزار دریغ و افسوس باید اذعان داشت که در سرلوحه فکر مردم ما منافع جمعی تا کنون جای نداشته است، یعنی این فکر حاکم در میان همه مردم است تقریباً همه با کمترین استثنی اگر از برآورده شدن منافع شخصی شخص خود فارغ گردند آنگاهست که به فکر خانواده خویش، اقارب نزدیک و اقوام شان خواهند افتید. این به این معنی است که در جامعه ما تقسیم ثروت و قدرت تنها در دایره ای شخصی و بسیار سخاوتمندان چیره دست آنرا در دایره خانواده خویش توزیع می کنند. البته در تجربه حکومت های تک حزبی این تقسیم قدرت بر علاوه بسیار نا مساویانه میان اعضای حزب بر سر اقتدار صورت گرفته است.

با اندوه فراوان باید گفت که هم مسئولین امور و هم مردم عوام در راه نیل به منافع شخصی دانسته و یا ناخودآگاه منافع ملی و یا منفعت به مقیاس کل کشور را زیر پا میگذارند.

مطالعه تاریخ این مرز و بوم حکایت هایی دردناک از خیانت های ملی، خود خواهی ها و ارجحیت منافع شخصی و گروهی منجر به تباهی های فراوان مادی و معنوی گردیده است، دارد و تاکنون تاریخ کشور ما کمتر مسؤولی از مسؤولینی را سراغ دارد که در این باره احساس مسؤولیت و ندامت کرده باشد و یا مراجع عدلی و محاکم کشور افراد این چنینی را بازداشت و بازپرسی کرده باشند.

هدف و مرام

مرام و هدف من از این نوشتار این بوده تا راه های دستیابی به یک هویت مشترک ملی مردمان این سرزمین را جست و جو کنم که مردمانش درک حقیقی از منافع ملی داشته و برای ایجاد یک تفکر ملی افغانستان شمول و زیست با همی با همه مردم کشور تحت نام ملت افغان از دل و جان باور داشته باشند و بلاخره همه مردم کشور از پوسته های خانواده گی، قومی، قبیله‌ای و محلی برون برآمده و منافع خویش را در ارجحیت منافع ملی جستجو کنند - می‌باشد.

مردم ما باید بخوبی بدانند و به این اعتقاد برسند که جوامع و کشور های پیشرفته و قدرتمند امروزی محصول وطن دوستی اتباعی است که در بدترین شرایط از ارزش ها، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور شان دفاع نموده اند.

البته که در این وطن دوستی و رسیدن به درک منافع علیای ملی به هیچ وجه مراد از ناسیونالیسم برتری جویانه و ملت برتر و کهنتر نمی باشد.

بدبختانه می توان اذعان کرد که در مثال افغانستان تا نیمه های قرن بیستم مناسبات اجتماعی بیشتر بر پایه سیستم قبیله‌ای (گروهی از اقوام) استوار بود. اکنون مشاهده می گردد که بیشتر شعارهایی "غصب و یا تصاحب قدرت سیاسی از دل اقوام می گذرد" در معاملات سیاسی کاربرد دارد. ذکر نام اقوام در قانون اساسی مصوب لویه جرگه مؤرخ دسمبر ۲۰۰۳ و سرود ملی کشور خود بیانگر این انقطاب های اجتماعی اقتصادی بوده که بی ثباتی و بحران را در کشور دامن زده و مردم کشور ما را از اتحاد ملی بر محور منافع ملی باز میدارد.

چرا به این پدیده شوم و بازدارنده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنهم در زیر سیطره قدرت هایی خارجی که همه و همه نمایندگان کشور های پیشرفته سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می باشند، میدان داده می شود؟

باز هم تأکید میدارم که قصد من از این نوشتار به هیچ وجه به مفهوم ناسیونالیسم برتری جویانه افراطی نیست، یا به قول "رابندرناث تاگور" شاعر، فیلسوف و جامعه شناس هندی متولد ۱۸۶۱ و وفات ۱۹۴۱ که می گفت: "شما در این توهم زندگی می کنید که موجودات آزادی هستید؛ ولی هر روز پاره یی از انسانیت خود را به نام این بت موهوم (ملت) و ملی گرایی به هدر می دهید، و در فضایی زهرآلود، بر اثر بدگمانی همگانی و مملو از حرص و هراس به سر می برید" او به این باور بود که بروز و تشدید جنگ های اروپاییان در داخل اروپا جنگ جهانی اول و در خارج از اروپا در آسیا و آفریقا همه و همه بر پایه برتری جویی های ناسیونالیستی یا "ملت برتر اروپایی" به وقوع پیوسته است.

همچنان عده ای از صاحب نظران پدیده به جان افتیدن مردم ما و نبود وحدت ملی در کشور ما را سناریوی سازمان های استخبارات خارجی میدانند که منافع شان را پیوسته در یک افغانستان بی ثبات می بینند. عده دیگر هم نفوذ عناصر قومیت، تبار و محل در فعل و انفعالات اجتماعی - اقتصادی سیاسی را عامل این همه بازدارندگی ها میدانند.

در اینجا جا دارد تا در گام نخست "قوم یا قومیت و تأثیر آن در ساختار جامعه افغانی" را مختصراً به بحث بگیریم.

قوم یا قومیت

اساساً مفهوم قوم یا (Ethnic) از زبان یونانی اتنوس یا اتنیکوس گرفته شده که در گذشته های دور به بت پرستان خارج از تمدن هلنی و سپس به غیر یهودیان و یا غیر مسیحیان و به افراد درجه دوم گفته می شد. همچنان مفهوم قوم در زبان انگلیسی نیز دارای سابقه نا پسند و منفی بوده و نشان دهنده مجزاء کردن، جدا کردن و بیگانه تلقی کردن برخی گروه های اجتماعی است و تا کنون هم چنین مورد استفاده ای را دارد. در گذشته ها مفهوم قومیت و قوم همیشه معادل کفر و موهومات کفر آمیز به کار برده شده است. در اکثر لغتنامه های اروپایی و غیر اروپایی معادل کلمه قومیت، به غیر از گروه های اجتماعی و گروه های فرهنگی، به کافران ارجاع داده شده است. بعد ها این مفهوم قوم و قومیت در متون جامعه شناسی، سمت و سوی گروه های نژادی پیدا کرده که سیاه پوستان، نژاد زردان و دارندگان باور یهودی هم به تدریج وارد این مقوله شدند و البته در دوره پایانی این تحول، کم کم مفهوم قومیت شامل گروه های زبانی و مذهبی دیگر هم گردید. اما آنچه که در کشورهای غربی در ارتباط با این مفاهیم مطرح می گردد چندان متناسب با ساختار اجتماعی و بافت اتنیک کشور ما نیست، در این جوامع تأکید روی این نکته است که اقوام و یا گروه های قومی به اشخاص و گروه های مهاجرین اطلاق میگردد که از جاهای دیگری به آن سرزمین ها رفته اند که این البته در بطن خودش حاوی یک تناقض و پارادوکس دیگر خواهد بود.

به عنوان مثال چینی ها یا عرب هایی که از کشور خودشان به ایالات متحده امریکا مهاجرت کرده اند در آن کشور به مثابه یک قوم مورد توجه قرار می گیرند، در حالی که در سرزمین خود جزیی از یک ملت بزرگ محسوب می شوند. آن ها در جامعه

امریکایی به لحاظ سرزمین برخلاف قوم های دیگری که در جاهای دیگر هستند و تعریف شان با سرزمین پیوند خورده است، هیچ گونه پیوندی با سرزمین جامعه مورد نظر یعنی جامعه امریکا نداشته اند یعنی بیگانه ها.

و اما تعریف قوم به قول "انتونی دیوید استیفن اسمیت" جامعه شناس انگلیسی متولد ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹ وفات ۱۹ جولای ۲۰۱۶ به گروهی از انسان ها اطلاق میگردد که اعضای این گروه اجتماعی دارای ویژه گی های نیایی و اصل و نسب مشترک داشته باشند. همچنان این گروه ها اغلباً دارای مشترکات فرهنگی، زبانی، رفتاری و مذهبی می باشند که به احتمال غالب به آبا و اجداد شان بر میگردد و یا بنا بر عوامل دیگری به وجود آمده در جریان فعل و انفعالات اجتماعی شامل حال این گروه گردیده باشد که به این ترتیب یک قوم می تواند به یک کتله فرهنگی نیز گفته شود.

قوم در جوامع برده داری و فنودالی هم نوعی دیگر از اشتراک افرادی است که دارای پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترک دارند، ولی این اشتراک شان هنوز به اندازه کافی پایدار نبوده و در مقیاس کشور های شان نیز این اشتراک از منظر اقتصادی کامل نبوده است.

مطالعات قوم و قومیت خاصاً منازعات قومی در حوزه روابط بین المللی مبحث بسیار جدید است. حاکم بودن پارادایم واقع گرایی بر روابط بین المللی، توجه به این متغیر بسیار تأثیر گذار را در سطح سیاست داخلی و بین المللی تحت الشعاع قرار داده است. در واقع از دهه ۱۹۹۰ بود که اصطلاح قوم و قوم گرایی به مثابه یک محمل جدید در بازی های سیاسی تحت عنوان بازیگران در حاشیه مانده یا محمل های خفته در مطالعات روابط بین المللی و مطالعات جامعه شناسی توجه تحلیل گران و صاحب نظران جامعه شناس و روابط بین المللی و ستراتیژی سازان را به خود مشغول داشت. در حال حاضر بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، رشد و شیوع بنیاد گرایی افراطی اسلامی در پاکستان و اطراف افغانستان که توجه بازیگران سیاسی غرب و خاصاً امریکا را به اسلام و آنهم اسلام رادیکال نیز معطوف ساخت.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱، استفاده تاکتیکی از قومیت ها در تعاملات و معادلات سیاسی غرب و خاصاً ایالات متحده امریکا بسیار اهمیت یافته است. بر این اساس امریکا تلاش دارد تا در چوکات جنگ مسلحانه و یا غیر مسلحانه با بهره برداری از مسئله قومیت ها در اکثر کشور هایی که منافع ستراتیژیک اش را تأمین می کند به مقابله بپردازد که ستراتیژیست های چیره دست امریکایی چون زبیینگنیو بریژنسکی zbigniew Brezezinski متولد ۲۸ مارچ ۱۹۲۸ و درگذشت ۲۶ می ۲۰۱۷ طراح نمادین و اصلی این سیاست در کتابش به نام "شانس دوم: سه رئیس جمهور و بحران ابر قدرت امریکا Second Chance: Three Presidents and the Crisis of American Superpower" و زلمی خلیل زاد متولد ۲۲ مارچ ۱۹۵۱ در کتاب اش به نام "فرستاده از کابل تا کاخ سفید سفر من در جهان آشفته" به صراحت و وضاحت تأکید مکرر بر حقانیت این پالیسی های شرارت محور شان برای دستیابی به منافع کوتاه مدت و دراز مدت شان در دولت های متأخر امریکا داشته اند، که همچنان کار رایی این پالیسی را در کشورهای اروپای شرقی مخصوصاً یوگوسلاوی سابق، افغانستان، عراق، یمن و عده ای از کشورهای آفریقایی به امتحان و سنجش گرفتند. (در بخش های بعدی توضیحات بیشتر در این باره ارائه می گردد)

این پالیسی در کشور ما نه تنها از اتحاد مردم به دور محور ملی جلوگیری کرده است بلکه انقطابات بسیار خطرناک و خانمانسوز بیشتر را بر کشور و مردم ما تحمیل کرده و حتی خطرات تجزیه کشور را محتمل می گرداند. در افغانستان این مسئله از خصوصیت خاص تاریخی نیز برخوردار است. زیرا افغانستان در یک قرن متأخر در تحت تأثیر ستراتیژی هایی انگلیس، روسیه تزاری و اتحاد شوروی از این حربه در مقابل هند برتانوی و پاکستان به حیث سیاست رسمی کشور استفاده کرده و ریاست و وزارتی را به این نام در چوکات اداره حکومت خویش داشته است که البته در نیمه دوم قرن متأخر کشور هند هم به حیث وسیله فشار در قبال پاکستان از حمایت کنندگان این پالیسی بوده است. ستراتیژیست های روسی برای دسترسی به بحر هند (آبهای گرم) و جلوگیری از نفوذ استعماری انگلیس بعد ها میراث دارش ایالات متحده امریکا در منطقه در پالیسی هایش در قبال کشور محبوب ما افغانستان شعار پشتونستان را که در اثر سیاست های ماجراجویانه انگلیسی در زمان سلطه اش بر نیم

قاره هند پایه‌گذاری شده بود مطرح کرده و با استفاده از احساسات و وطنپرستانه عده‌ای از رجال سیاسی افغان آنرا به شدت مورد بهره‌برداری قرار دادند. روس‌ها به وسیله عمال خویش در افغانستان دولت و حکومت ما را از همان آوان پیدایش تا میمون پاکستان به عدم پذیرش و برسمیت شناختن خط دیورند تشویق و ترغیب کرده و تحت فشار قرار دادند. در حالیکه در آوان خروج انگلیس از نیم قاره هند اتحاد شوروی که به صورت فاتح جنگ جهانی دوم را پشت سر گذاشته بود می‌توانست با استفاده از نفوذ بین‌المللی اش بر انگلیس نگون بخت فشار وارد کند تا مسئله سرحدات افغانستان با هندوستان را بر حسب حقایق موجود آزمان و اسناد تاریخی و خواست مردمان منطقه حل و فصل کند. و یا هم بعد از تشکیل کشور پاکستان با این کشور جدید التأسیس بر طبق خواست و اراده مردمان و دولت‌های منطقه و اسناد تاریخی مسایل مورد منازعه در چوکات اصول و روابط بین‌الدول حل و فصل می‌گردید تا چنین زخم ناسوری برای منطقه به میراث نمی‌ماند.

اما با هزار دریغ و بدبختی نه تنها این معضل بر پایه روابط بین‌الدول، اصول همزیستی مسالمت‌آمیز، اسناد تاریخی و خواست مردمان منطقه عملی نگردید بلکه بعد از خروج انگلیس‌ها از نیم قاره هند پالیسی سازان و ستراتیژیست‌های اتحاد شوروی برای تحقق پالیسی استعماری رسیدن به آبهای گرم اعتماد به نفس بیشتر پیدا کرده با استفاده از خصوصیت‌های برتری جویانه عده‌ای از رجال حکومتی، در میان مردم عوام و رده‌های سیاسی افغانستان سرمایه‌گذاری‌هایی بزرگی کردند و در جریان تحقق این سیاست‌های متضاد با منافع علیای ملی افغانستان از جانب حکومت‌های آزمان فعل و انفعالات بزرگی در میان یک قوم خاص بالترتیب مترادف قرار گرفت با شوک و تکان در میان سایر اقوام متشکله کشور که البته سرمایه‌گذاری در میان سایر اقوام هم در پالیسی‌های دراز مدت این مداخله‌گران شامل بود. که بعد از ایالات متحده آمریکا و متحدین منطقوی اش به همکاری سازمانهای استخباراتی با استفاده از همین پالیسی از اقوام کشور ما نه تنها در بی‌ثبات‌سازی کشور ما از آن استفاده کردند بلکه در برگشت ورق بازی برای مداخله و مزاحمت در جمهوریت‌های سرحدات جنوبی اتحاد شوروی (جمهوری فدراتیف روسیه امروزی) هم استفاده کردند و می‌کنند.

با آنکه اداره مرکزی احصائیه افغانستان در هیچ سالنامه احصائیه‌ی خویش در باره تعداد اقوام و اندازه نفوس آن در کشور ذکری بعمل نیاورده است و همچنان کدام سند احصائیه‌ی مستند و قابل قبول برای همه از تعداد اقوام و تعداد نفوس این اقوام و به جز از برآورد‌های تخمینی اداره مرکزی کدام احصائیه تأیید شده بین‌المللی از تعداد نفوس مجموعی کشور هم وجود ندارد اما یک راپور احصائیه‌ی اداره بنیاد آسیا یا ایشیا فوندیشن (Asia Foundation) در سال ۲۰۱۰ به قول خود شان با ضریب ۲,۵ اشتباه و همچنان راپور احصائیه‌ی که در بین سال‌های ۲۰۰۴ - ۲۰۰۹ به وسیله شبکه‌های تلویزیونی بی‌بی‌سی BBC و ان بی سی NBC که هر دو احتمالاً همانطوری که در بالا تذکر دادم بر پایه پالیسی‌های مطرح ایالات متحده آمریکا و متحدین غربی اش در امور افغانستان تهیه شده تعداد اقوام در کشور ما را البته با تفصیل هر ولایت به صورت جداگانه چنین می‌نگارد:

پشتون ۳۸٪

تاجک ۳۱٪

هزاره ۹٪

ازبیک ۹٪

ایماق ۴٪

ترکمن ۳٪

بلوچ ۲٪

نورستانی، عرب، قرغز، پشه‌ای، قزل‌باش، براهوی، پامیری، گجر و سایرین ۰.۴٪

همچنان بعضی از مؤرخین و جامعه‌شناسان در آثارشان تعداد اقوام را در افغانستان ۵۰ قوم ذکر کرده‌اند، که در قانون اساسی مصوب لویه جرگه مورخ دسمبر ۲۰۰۳ از چهارده قوم بزرگ در کشور ذکر بعمل آمده است این‌ها عبارت‌اند از پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه‌ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرغز، قزلباش، گوجر و براهوی.

بر اساس مطالعات اخیر جامعه‌شناسان در سه دهه اخیر، در افغانستان عنصر قومیت در عرصه قدرت سیاسی نسبت به عناصر ایدئولوژی، مذهب، زبان و سمت نقش تعیین‌کننده داشته است و در سرپای حوزه‌های قدرت فقط می‌توان عنصر قومیت را مشاهده کرد. یعنی تمام اجزای متشکله قدرت انتخابی و انتصابی آن بر محور قومیت استوار بوده و مشمولین این حوزه‌ها بر پایه منافع شخصی‌شان کاندید و به حیث ممثل اراده و منافع قوم انتخاب و یا انتصاب شده‌اند. بنا بر توضیحات و نوشته‌های زلمی خلیل‌زاد نماینده خاص ایالات متحده آمریکا برای تأسیس حکومت انتقالی افغانستان در اجلاس بن که در کتابش به نام "فرستاده" پرده از روی مداخلات مستقیم آمریکا در حکومت‌سازی افغانستان بر مبنای اقوام بر میدارد.

او در این کتاب از تأکید امریکاییان و همکاران غربی‌شان در تقسیم قدرت در افغانستان بین اقوام بر پایه (تعدادشان) بر علاوه سهم پادشاه اسبق محمد ظاهر شاه حکایت‌های دردناک دارد که در نتیجه حکومت استخراج شده از اجلاس بن فقط بر پایه قومیت و وفاداری اعضای این حکومت به ایالات متحده آمریکا و متحدین‌اش بوده است. یعنی حکومت ساخته شده در بن از همان آوان پیدایش در گرو قوم و کشور تضمین‌کننده قرار گرفت.

گرچه بعد از قانون اساسی ممنوعیت‌هایی را در برابر سوء استفاده‌هایی سیاسی از نام قوم تسجیل کرد ولی در پشت پرده تا کنون هم این سیاست در عرصه ملی و بین‌المللی بازار گرم داشته و آمریکا و متحدین‌اش خصوصاً متحدین منطقوی ایشان با استفاده از این حربه در افغانستان اقوام را به جان هم انداخته و این تراژیدی بسیار وحشتناک در طی دو دهه اخیر عامل اصلی انقطابات اجتماعی، کنار نیامدن‌ها با یک پلتفرم بر پایه منافع ملی یک افغانستان واحد در عرصه ملی و بین‌المللی، شدت و رشد سیستم ملوک‌الطوایفی، ادامه جنگ و تمام‌نا بسامانی‌های سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و نظامی می‌باشد.

با تأسف باید اذعان داشت که در بازی‌های سیاسی امروز قدرت‌های بزرگ هم نظریه پردازان و هم دستگاه‌های اجرایی‌شان و در ورای این سیاست‌های تباہ‌کن کشورهای همسایه افغانستان هم روی تخاصم اقوام برای تشدید بحران و دستیابی به اهداف‌شان در کشورهای که منافع درازمدت و کوتاه مدت شانرا تأمین می‌کند، سرمایه‌گذاری‌های بزرگی کرده‌اند که اگر مردم و وطن‌دوستان خصوصاً جوانانی که امروز بیشترین کمیت کشور را تشکیل می‌دهند و از ظرفیت بزرگ مادی و معنوی برخوردار می‌باشند و قشر آگاه ملی در پی چاره‌نیافتد عواقب زیانبار این قوم‌گرایی و چسبیدن به عنصر قوم نه تنها تمامیت ارضی بلکه هست و بود کشور ما را تهدید می‌کند همانند کشور یوگوسلاویا در اروپای شرقی و کشورهای عراق، لیبیا، یمن و سوریه خطرات بزرگ جنگ داخلی محتمل است.

در این گیر و دار بازی‌های خطرناک سیاسی بررسی و تحلیل وضعیت کشور ما در راستای اتحاد ملی برای منافع مشترک ملی و دستیابی به یک راه حل و یا حد اقل دریافت آدرس مشترک برای یک گفت و گوی ملی مرا و میدارد تا در این باب توجه بیشتر معطوف داشته و کاوش‌های بیشتری در زمینه صورت گیرد.

پایان بخش اول

ادامه دارد

